

■ **محمد رضا کائینی**

پیر سپیدمویی که گفته‌هایش در ادامه می‌آید، جوان‌ترین عضو گروه ۵۳ نفر در دوران رضاخان و از انشعاییون حزب توده پس از شهریور ۲۰ و فعالان نهضت ملی بوده‌است. دکتر انور خامه‌ای – که در روزهای منتهی به ۳۰ تیر ۱۳۳۱ قلم به دست داشته– در کنفرانس مطبوعاتی تاریخی آیت‌الله کاشانی علیه قوام هم حضور داشته و از آن خاطره‌های شیرین دارد. آنچه پیش‌رو راوراید، خاطره‌ها و تحلیل‌های انور خامه‌ای از زمینه‌ها و پیامدهای آمد و رفت احمد قوام در آن روزهای تاریخی است. امید آنکه مقبول افتد.

■ ■ ■

برخی معتقدند در خواست وزارت دفاع از شاه توسط دکتر مصدق، در واقع ترفندی برای استعفا ی آبرومند بود. تحلیل شما چیست؟
این جور حرف‌ها و تحلیل‌ها، آن روزها زیاد بود. بعضی‌ها می‌گفتند وقتی جمال امامی در کمیسیون نفت پیشنهاد کرد دکتر مصدق نخست‌وزیر بشود و او هم پذیرفت، اسباب تعجب همه شد، چون همان موقع سیدضیاءالدین طباطبایی داشت درباره نخست‌وزیری با شاه مذاکره می‌کرد و احتمال نخست‌وزیر شدنش هم خیلی زیاد بود. دکتر مصدق گفت قبول می‌کند، به شرط اینکه مجلس لایحه ۱۰ ماده‌ای را تصویب کند. مجلس هم این کار را کرد و مصدق نخست‌وزیر شد. آن اوایل کسی حتی تصورش را هم نمی‌کرد که انگلیسی‌ها به این سادگی‌ها ایران را رها کنند و بروند و وقتی این حرف را می‌زدی، مسخره‌ات می‌کردند اما مصدق قدم به قدم پیش رفت و کار را به نتیجه رساند.

اما ملی شدن نفت که صرفاً به معنی تصاحب تأسیسات نفتی نیست، بلکه باید بتوان نفت را به کشورهای دیگر فروخت و از درآمد آن اقتصاد را احیا کرد، در حالی که دکتر مصدق عملاً در بستن قسرا داد با دیگر کشورها، به خصوص امریکایی‌ها، توفیقی به دست نیاورد و چون در نجات مملکت از وضعیت بد اقتصادی موفق نشد به دنبال فرصت مناسبی می‌گشت که بی آنکه چیزی از وجیه المله بودنش کم شود، استعفا کند و برود. آیا این تحلیل را قبول دارید؟

خیر، به نظر من دکتر مصدق واقعاً قصد داشت کار کند و تا حدودی هم کرد. او هیئت خلع‌ید را به آبادان فرستاد و مردم آنجا هم استقبال خوبی از این هیئت کردند و بعد از اعلام ملی شدن نفت، شور و امید زیادی در کشور به‌وجود آمد. در تهران خود من شاهد بودم کسانی که مارک ملی شدن نفت را زنده بودند و عمدتاً از اعضای حزب توده بودند و از همان ابتدا با ملی شدن نفت مخالفت می‌کردند، مورد خشم و غضب مردم بودند. حزب توده می‌گفت ملی شدن نفت کار انگلیسی‌ها و خیانت به کشور است! بعد دید وصله انگلیسی بودن به رهبران نهضت نمی‌چسبد و گفت امریکایی هستند! علت مخالفت حزب توده چه بود؟

آنها با انگلیس به توافق رسیده بودند که انگلیس‌ها از دادن نفت شمال به شوروی حمایت کنند و در مقابل شوروی هم برای تحکیم وضعیت انگلیس در جنوب ایران تلاش می‌شود. حزب توده به دستگیر شوروی‌ها مأموریت داشت که با نهضت ملی نفت مخالفت کند.

در صنعت نفت محل تردید کسی نیست. سؤال مهم این است که چرا در فاصله یک سال گذشته زامداری خود، با جایی قرارداد فروش نفت نیست و مخصوصاً در سفر طولانی ۲۲ روزه که خود به امریکا، توفیقی در این زمینه به دست نیاورد؟

اشتباه دکتر مصدق و یاراتش یک چیز بود و آن را هم به مردم القا کرده بودند که اگر نفت ایران به انگلیس و کشورهای صنعتی اروپا باطل شود، شاهرگ حیاتی آنها قطع می‌شود و مستأصل می‌شوند و حاضرند به شرایط ایران تسلیم شوند. آنها در واقع می‌خواستند از نفت به عنوان یک اهرم فشار استفاده کنند، اما محاسب اینچرا نکرده بودند که انگلیسی‌ها خیلی زرنگ‌تر از این حرف‌ها بودند. از طرف دیگر برخلاف تصور همه، امریکایی‌ها و انگلیسی‌ها از همان ابتدا با هم موافق بودند و امریکا ابتدا موافق ملی‌شدن نفت ایران نبود و محکم پشت انگلیسی‌ها ایستاده بود.

انگلیسی‌ها از کویت و برمه هم می‌توانستند نفت تهیه کنند و به محض اینکه رابطه‌شان با ایران شرکاب شد، تجارت با آن دو کشور را توسعه دادند و در تأمین نفت برای کشورشان دچار هیچ مشکلی نشدند. امریکایی‌ها هم به اقدامات مشابهی دست زدند که اگر در اثر ملی شدن نفت ایران مشکلی پیدا کردند، بلافاصله نفت جاهای دیگر را جایگزین کنند. این نهایت سسادگی است که تصور کنیم با رفتن هیئت خلع‌ید و آقای مکی به آبادان و چهار تا شاعر مرده یاد انگلیس، آنها دست از منافع خود برداشتند و رفتند. اگر آنها جایگزین‌های بسیار راحت و ساده‌ای برای نفت ایران نداشتند، مطمئن باشید که کار را به جنگ و تا تسخیر پالایشگاه هم می‌کشاندند، اما شیوه رندانه‌تری را انتخاب کردند و با استفاده از منابعی که در سایر کشورها داشتند، صنعت و اقتصاد خود اداره کردند و منتظر نشستند تا خود ایران از پا درآید.

در این فاصله پیشهاد خرید نفت هم به دکتر مصدق دادند. اینطور نیست؟
بله، ولی پیشنهاداتی که نهایتاً منافع خود آنها را تأمین می‌کرد و همچنان می‌توانستند بازار نفت را در اختیار داشته باشند. من در کتاب «اقتصاد بدون نفت» نوشته‌ام که چگونه می‌خواستند امتیازات پولی و مالی اندکی به ایران بدهند و منافع کلان را خودشان ببرند و دکتر مصدق فکر می‌کرد در دست است که درآمد ما بیشتر می‌شود، ولی استقلال مملکت از دست می‌رود. ما که در آن شرایط نمی‌توانستیم در برابر اقتصادهای غولی مثل اقتصاد امریکا و انگلیس شایخ و شاه بکشیم و باید دست کم به همین میزان می‌است که توانستیم به شکل



«قیام تاریخی ۳۰ تیر ۱۳۳۱، زمینه‌ها و پیامدها»

در گفت‌وشنود با دکتر انور خامه‌ای

کاشانی گفت اگر انگلیسی‌ها بیایند تمام تأسیسات نفتی را آتش می‌زنیم!

است. واقعاً اینطور بود؟

با یاران و هم‌حزبی‌های خودش مشورت نمی‌کرد ولی با بقیه مشورت می‌کرد و خوب هم مشورت می‌کرد. مثلاً سر قضیه نفت، با دو کار شناس بزرگ نفتی به اسامی دکتر شاو و کامی گوت مشورت کرد.
به نظر شما دکتر مصدق با وجود تعریف شما از این موضوع چه می‌پندست؟

مجلس قانون ۱۰ ماده‌ای را تصویب کرده بود که اگر قرار است واقعاً صاحب نفت خود بشویم، خارجی‌ها

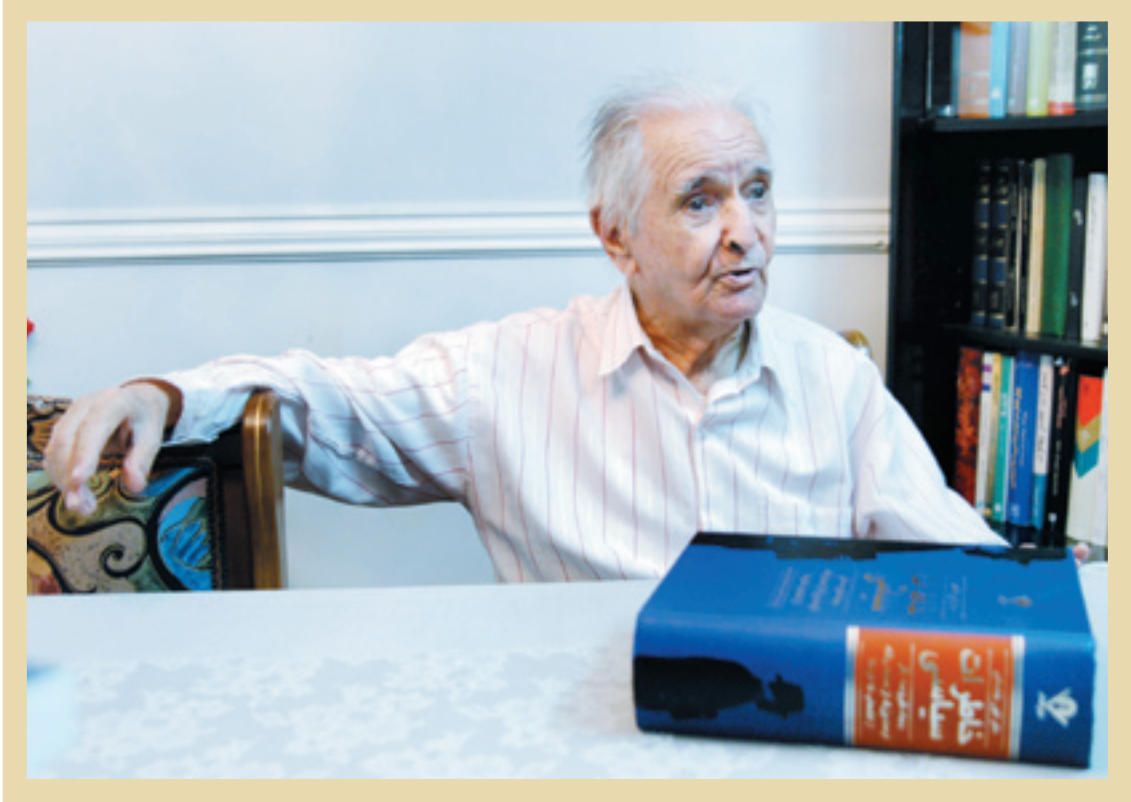
نباید در این صنعت دخالت کنند، چون بیش از آن انگلیسی‌ها حتی در پمپ بنزین‌های شهرها هم نظارت داشتند و در همه امور مملکت دخالت و حتی برای انتخاب نمایندگان مجلس و استاندار خوزستان تعیین تکلیف می‌کردند. مصدق چاره‌ای نداشت جز اینکه این قانون ۱۰ ماده‌ای را رد کرد. وقتی صنعت نفت ملی شد، در مردم امید و جنبش پدید آمد. قبل از آن مردم باور کرده بودند که در همه جا و همه چیز کار، کار انگلیسی‌هاست و برای کوتاه کردن دست آنها، از دست کسی هم کاری بر نمی‌آید و حتماً باید یک قدرت خارجی بیاید و پشت سر ما بایستد تا از شر انگلیسی‌ها راحت شویم. به همین دلیل هم در دوره رضاخان، ناگهان موج آلمان پرستی و هیتلر پرستی سراسر ایران را گرفت و مردم حتی گاو و گوسفند آماده کرده بودند که جلوی پای هیتلر بکشند که البته او به ایران نیامد. بعد که هیتلر در روسیه شکست خورد، یکمرتبه همه دانشگاهی‌ها و روس‌های حاضر در این طرف توده‌ها را به دست آوردند و جمع شدند و حزب توده‌ای که تا آن زمان نهایتاً ۱۵ نفر عضو داشت، یکمرتبه توانست تظاهرات ۶۰ هزار نفری و حتی ۱۰۰ هزار نفری راه بیندازد. حالا خود مردم به حمایت شوروی امیدوار شده بودند.

از وضعیت اقتصادی و معیشتی مردم در آن برهه بر ایران بگویید.

باید قدری به عقب برگردیم. قبل‌تر، مردم فهمیدند که روس‌ها خیال‌ نندازند از استقلال آنها در برابر انگلیسی‌ها دفاع کنند و به شدت دچار یأس شدند. بحران اقتصادی شدیدی بر کشور حاکم بود. جنگ تمام شده و نیروهای بیگانه کشور را ترک کرده بودند، اما آثار تخریب شوروی و انگلیس هنوز با برجا بود. کشور گرفتار بحران عجیبی بود و دولت قادر نبود حقوق کارمندان خود را بپردازد و به همین دلیل لایحه «یک دوازدهم» را به مجلس برد. مردم در اوج ناامیدی به سر می‌بردند و از هیچ کس امید کمک و یاری نداشتند و استقلال ملی برایشان، تبدیل به یک رؤیای دست‌نیافتنی شده بود تا اینکه نهضت ملی شدن صنعت نفت شروع شد و امید و هیجان زیادی را در مردم پدید آورد. البته خیلی‌ها همچنان ناامید بودند و می‌گفتند فکر خوبی است ولی نمی‌توانیم آن را پیش ببریم. به نتیجه برسایم

از این فکتر مصدق قدم به قدم پیش رفت. موقعی که فدائیان اسلام، رزم‌آرا را– که سد بزرگی در برابر ملی شدن نفت بود– از سر راه برداشتند، مصدق توانست این قانون را به تصویب مجلس برساند. البته انگلیسی‌ها نهایت سعی خود را کردند که جلوی ملی شدن صنعت نفت ایران را بگیرند، اما شرایط بین‌المللی به‌گونه‌ای بود که نتوانستند به هدف خود برسند. مردم به قدری به دکتر مصدق اعتماد پیدا کرده بودند که وقتی گفت اوراق قرضه بخرند، حتی کارگرانی هم که وضع مالیشان خوب نبود، این کار را کردند.

یکی از نقدهایی که به دکتر مصدق وارد کرده‌اند این است که اهل مشورت نبوده



دکتر مصدق

سؤالات را شمس قنات آبادی به آیت‌الله کاشانی می‌داد. من نوشتم کشتی‌های انگلیس در آبادان پهلو گرفته‌اند و این احتمال وجود دارد که حمله کنند، در این صورت آیا شما فکر می‌کنید که اگر پای انگلیسی‌ها به خاک ایران برسد، فتوا می‌دهم که همه تأسیسات نفتی را به آتش بکشید».
تنها موردی که همه کف زدند، همین مورد بود.
از مجلس که بیرون امدم، ماشینتی که توده‌ای‌ها در آن بودند، از کنارم رد شدند و فریاد زدند: «هم مرده‌یاد، هم زنده‌یادا» مرده‌یادشان برای این بود که موضع مخالف حزب توده را گرفته بودم. زنده‌یادشان هم برای این سؤال بود که پرسیده بودم.
انصافاً نوشته‌های من و مرحوم خلیل ملکی در نیروی سوم، ضربه‌های سنگینی به حزب توده زد. حزب توده هم جوابی نداشت که به ما بدهد. مر حوم ملکی می‌گفت حزبی که باید و علناً اعلام کند که نفت مملکتمان را باید به شوروی‌ها بدهیم، خانن است. من هم می‌گفتم شما می‌خواهید حکومت ملی دکتر مصدق را از بین ببرید که انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها بیایند، پس خانن هستید.

حزب توده در ۳۰ تیر مشارکت کرد؟
مطلقاً. دروغ می‌گویند که آمدند. آنها نه تنها نیامدند، بلکه هر جا هم که روزشان رسید، از جمله در کار خاتجات چیت‌سازی و گلپسین‌سازی – که در آنجاها کنترت داشتند– مانع شرکت کارگران در تظاهرات روز ۳۰ تیر شدند ولی وقتی قضیه با پیروزی آیت‌الله کاشانی تمام شد، بیرون آمدند و ادعا کردند که ما هم بودیم! در روزهای قبل، از بازاری‌های‌د در تظاهرات هیچ خبری نبود، ولی در روز ۳۰ تیر چون آیت‌الله کاشانی اعلامیه داده بودند، شهر دسته دسته مردم می‌آمدند، طوری که تمام خیابان‌های منتهی به میدان بهارستان پر از جمعیت بود. همه شهر تعطیل شده بود. من نظیر آن روز را فقط بعدها در روزهای اوج گیری انقلاب اسلامی دیدم. صدای

دنیایم نفت داشتند و به نفت ایران نیاز نداشتند و زور می‌گفتند. دکتر مصدق قصد داشت دست آنها را کوتاه کند و به همین دلیل پیشنهادات آنها را قبول نمی‌کرد، چون می‌دانست بار دیگر بازار نفت ایران را در دست خواهند گرفت. دکتر مصدق می‌گفت: «حتی اگر صنعت نفت تعطیل هم بشود، بهتر از آن است که نفت و مجانی به انگلیس بدهیم و کارگرایمان توسط آنها استثمار شوند».

ولی فشار اقتصادی نهایتاً مردم را گرفتار رنج‌های فراوان ناامیدی و بی‌تفاوتی کرد، به طوری که چندان هم از وقوع کودتای ۲۸ مرداد ناراضی نبودند. برگردیم به نقش حزب توده در قیام ۳۰ تیر. در اینکه حزب توده با نهضت ملی نفت مخالف بود تردیدی نیست، پس چرا در قیام ۳۰ تیر با تظاهرات مردم همراهی یادست کم وانمود کرد که همراهی می‌کند؟

تمام ادعاهای حزب توده دروغ بود. آنها قافیه را به کلی باخته بودند و می‌خواستند به اعضای خود بقیولاند که در قیام‌های مردمی شرکت دارند. آنها هیچ وقت به طرفداران خود نگفتند سران انگلیس و شوروی بر سر تقسیم‌منافعشان در ایران در مسکوبه توافق رسیده‌اند و در واقع حزب توده، دست‌نشانده شوروی در ایران است. شوروی‌ها وارث خرابی‌های جنگ بودند و نفت باک برای ترمیم خرابی‌های جنگ کافی نبود و نیاز به ۶۰۰ میلیون بشکه نفت اضافی داشتند که می‌خواستند از نفت شمال ایران تأمین کنند. من سند محرمانه توافق چرچیل و استالین را پیدا کرده‌ام که در آن توافق کرده‌اند که از منافع یکدیگر در مورد نفت شمال و جنوب ایران دفاع کنند! امرز هم می‌دانند که حزب توده همان دستوراتی را اجرا می‌کرد که شوروی به او می‌داد، ولی آن روزها حزب توده، بسیار ادعای انقلابی بودن

و پیشرو بودن داشت.

علیه نطق دکتر مصدق در مجلس هم تظاهرات به راه انداختند…
همین‌طور است. کتر مصدق در مجلس نطق کرد و گفت هیچ دولتی در ایران حق ندارد بدون تصویب مجلس، فراد داد امضا کند. فراد توده تظاهرات به راه انداخت که باید نفت شمال را به شوروی بدهید. آل احمد در آن ایام نوشت که: واقعاً خجالت‌آور است! حزب توده به خاطر اینکه ساعد زیر بار این حرفشان نرفت، در سراسر ایران فریاد برآوردند که: ساعد باید خلع شود! طبری و کیانوری و قاسمی و عده‌ای دیگر از سران حزب توده هم، دائماً از دکتر مصدق انتقاد می‌کردند که چرا اجازه نمی‌دهد نفت شمال را به شوروی بدهیم؟

موضع شما به عنوان یک عنصر باسابقه حزب توده، در این باره چه بود؟
من همان روزها، در مقالاتم خطاب به سران حزب توده می‌نوشتم که: «دکتر مصدق یک آدم ملی است و مثل شما که فکرتان مار کیستی است و به منافع شوروی فکر می‌کنید، نیست. او به منافع کشورش فکر می‌کند و شما حق ندارید او را تضعیف کنید». رهبران حزب توده چشم دیدن دکتر مصدق را نداشتند. البته بعضی‌ها مثل رامدمنش یا اسکندری کمی به دکتر مصدق خوشبین بودند، ولی آنها مجبور شدند به خارج بروند و کار به دست امثال اگر خون جوانان ما هم ریخته شود، مصدق باید کیانوری و قاسمی افتاد. آنها هم که حسابی با دکتر مصدق چپ بودند و هر چه محبوبیت جبهه ملی و دکتر مصدق بیشتر می‌شد، آنها بیشتر فحش می‌دادند! روزنامه‌های آن برهه حزب توده را بخوانید.

این بود که توده‌ای‌هایی که آمده بودند، هیچ کدام سؤالی نپرسیدند. احتمالاً متوجه شده بودند جۆ مجلس علیه آنهاست. شاید هم از استعفا ی مصدق و اوضاعی که پیش آمده بود، گیج بودند.

شما هم از آیت‌الله کاشانی سؤالی پرسیدید؟

بله، سؤالات را شمس قنات آبادی به ایشان می‌داد. من نوشتم کشتی‌های انگلیس در آبادان پهلو گرفته‌اند و این احتمال وجود دارد که حمله کنند، در این صورت آیا شما فتوا می‌دهید که کارگران و کارمندان شرکت نفت تأسیسات آنجا را به آتش بکشند که به دست دشمن نیفتد؟ ایشان جواب دادند: «بله. اگر پای انگلیسی‌ها به خاک ایران برسد، فتوا می‌دهم که همه تأسیسات نفتی را به آتش بکشید». تنها موردی که همه کف زدند، همین مورد بود.

از مجلس که بیرون امدم، ماشینتی که توده‌ای‌ها در آن بودند، از کنارم رد شدند و فریاد زدند: «هم مرده‌یاد، هم زنده‌یادا» مرده‌یادشان برای این بود که موضع مخالف حزب توده را گرفته بودم. زنده‌یادشان هم برای این سؤال بود که پرسیده بودم.
انصافاً نوشته‌های من و مرحوم خلیل ملکی در نیروی سوم، ضربه‌های سنگینی به حزب توده زد. حزب توده هم جوابی نداشت که به ما بدهد. مر حوم ملکی می‌گفت حزبی که باید و علناً اعلام کند که نفت مملکتمان را باید به شوروی‌ها بدهیم، خانن است. من هم می‌گفتم شما می‌خواهید حکومت ملی دکتر مصدق را از بین ببرید که انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها بیایند، پس خانن هستید.

حزب توده در ۳۰ تیر مشارکت کرد؟
مطلقاً. دروغ می‌گویند که آمدند. آنها نه تنها نیامدند، بلکه هر جا هم که روزشان رسید، از جمله در کار خاتجات چیت‌سازی و گلپسین‌سازی – که در آنجاها کنترت داشتند– مانع شرکت کارگران در تظاهرات روز ۳۰ تیر شدند ولی وقتی قضیه با پیروزی آیت‌الله کاشانی تمام شد، بیرون آمدند و ادعا کردند که ما هم بودیم! در روزهای قبل، از بازاری‌های‌د در تظاهرات هیچ خبری نبود، ولی در روز ۳۰ تیر چون آیت‌الله کاشانی اعلامیه داده بودند، شهر دسته دسته مردم می‌آمدند، طوری که تمام خیابان‌های منتهی به میدان بهارستان پر از جمعیت بود. همه شهر تعطیل شده بود. من نظیر آن روز را فقط بعدها در روزهای اوج گیری انقلاب اسلامی دیدم. صدای

بزرگ‌ترین اشتباه دکتر مصدق همین بود که دست حزب توده را باز گذاشت. مجلس تصویب کرده بود که این حزب با باید منحل شود و مصدق می‌توانست به شکلی کاملاً قانونی کلک آنها را بکند و جلوی فعالیتشان را بگیرد، چون جز ضرر هیچ خاصیتی برای نهضت ملی نفت نداشتند، ولی این کار را نکرد و دستشان را باز گذاشت و آنها هم با پول‌های فراوانی که از شوروی می‌گرفتند، کارگران را با یک تکه نان و پنیر می‌خریدند!

درد در مصدق و مرگ بر قوام، همه جا بلند بود. توده‌ای‌ها می‌گفتند: اینهایی که آمده‌اند، یک مشت اراذل و چاقوکش هستند، ولی بعد که مردم پیروز شدند، به خیال خودشان زرنگی کردند و گفتند: ما هم بودیم!

دکتر مصدق همه اینها را دید و به حزب توده میدان داد؟
بزرگ‌ترین اشتباهش همین بود که دست حزب توده را باز گذاشت. مجلس تصویب کرده بود که این حزب باید منحل شود و مصدق می‌توانست به شکلی کاملاً قانونی کلک آنها را بکند و جلوی فعالیتشان را بگیرد، چون جز ضرر هیچ خاصیتی برای نهضت ملی نفت نداشتند، ولی این کار را نکرد و دستشان را باز گذاشت و آنها هم با پول‌های فراوانی که از شوروی می‌گرفتند، کارگران را با یک تکه نان و پنیر می‌خریدند! اینها به قدری وقیح بودند که بعد از ۳۰ تیر رفتند و سر قبر شهدای ۳۰ تیر گل گذاشتند! در حالی که در روز ۳۰ تیر، در کارخانه‌ها را بسته بودند که کارگرها نیایند و به قیام ملحق نشوند.

مصدق دست حزب توده را باز گذاشت که دل شوروی را به دست بیاورد و شوروی در فضای بین‌الملل از او پشتیبانی کند ولی اشتباه کرد که مصدق در قیمت نفت به آنها داد، حتی یک کشتی نفت هم از ما نخریدند. آنها فقط نفت و شمال را به شوروی واگذاشتند و بس. وفاداری حزب توده به شوروی، تیشه به ریشه مملکت و به خودشان زد. من به شوروی رفته بودم و بر خلاف حرف‌های کشاورز رده‌های بالای حزب توده، می‌دانستم در شوروی از آن چیزهایی که ما خیال می‌کنیم خبری نیست. اشتباهی که کردم این بود که دیدم‌های خودم را از یک ماهی که در مسکوبدم، نوشتم. شاید اگر به موقع این کار را می‌کردم، بعضی از جوان‌ها متوجه می‌شدند.